



دو کتاب ارزشمند تازه‌های نشرسرای تازه‌های میراث مکتوب در نمایشگاه

۲۶



گفتارهای پریشان و نتیجه جادویی مردی از پشت پنجره رد می شود نیم‌نگاهی به غرغ‌های خارجی

۲۷



دزدی‌های قانونی بنیانگذار حق‌التالیف در ایران کتاب راما

۲۸

■ ویژه نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران ■ شماره ششم ■

گفت وگو با جواد طباطبایی به بهانه انتشارجلد تازه‌ای از مجموعه «تاملی درباره ایران»

هر تاریخی تاریخ معاصر است

حامد یوسفی : گفت وگو با جواد طباطبایی یا به هیچ مقدمه‌ای احتیاج ندارد ، یا مقدمه‌ای می‌طلبد که ممکن است از ذی‌المقدمه طولانی‌تر شود. همین شاید کفایت بکند که این گفت وگو به صورت اینترنتی انجام‌شده و فقط خواسته‌ام کلیاتی درباره برزانه فکری طباطبایی روشن‌شود. باقی بماند شاید برای مجالی دیگر .

■ ■ ■

■ **آقای دکتر طباطبایی!** به عنوان سوال اول بفرمایید اساساً از نظر شما اهمیت سال‌های قبل از انقلاب مشروطه در تاریخ اندیشه سیاسی ایران چیست؟ می‌دانیم که در این سال‌ها پاره‌ای اصلاحات از سوی وابستگان به دستگاه دولت شروع شد .

این رویدادها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دوره‌ای که شما به آن اشاره می‌کنید، همان طوری که از سوال شما نیز بر می‌آید، از دو حیث دارای اهمیت است. نخست از دیدگاه تاریخ اندیشه سیاسی– یا شاید بهتر باشد بگویم تاریخ اندیشه– و دیگر از دیدگاه اصلاحاتی که در کشور انجام شد یعنی از دو دیدگاه نظر و عمل . از دیدگاه

تاریخ اندیشه در ایران دهه‌هایی که با نیمه دوم عصر ناصری آغاز می‌شود و تا پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی ادامه پیدا می‌کند ، دوره‌ای مهم است ، اما تصور می‌کنم تاکنون توضیحی از آن داده نشده است . به اجمال می‌توان گفت که در این دهه‌ها نظام سنت قدمایی اعتبار خود را از دست داد و گروه‌های از ایرانیان داخل و خارج کشور به شیوه‌های دیگری در اندیشیدن روی آوردند که از آن پس روشنفکری خوانده شد . به نظر من کوشش برای ارائه روشی جدید درباره این خاستگاه (به تعبیر دیگر ، نقطه صفر) روشنفکری در ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به نظر من جز فریودن آدمیت که اشاره‌هایی به این مباحث دارد دیگر محققان توجه چندانی به این دوره نشان نداده‌اند . همان‌طور که در دو فصل نخست «مکتب تبریز»

توضیح داده‌ام و پیشتر نیز در مقدمه جلد اول «جدید و جدید» اشاره کرده‌ام ، با پدیدار شدن روشنفکران در اقب بحث‌های نظری در ایران اگرچه نظام سنت قدمایی ادامه پیدا کرد اما پیوند آن با دگرگونی‌های حیات اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی و گسیخت و شیوه‌های جدید اندیشیدن جاانشین آن شد . این واقعیت که نظام سنت قدمایی با حفظ موضع اعتبار خود را از دست داد و این که شیوه‌های جدید اندیشیدن در بی‌اعتنایی به آن آغاز شد مسائل مهمی را در برابر تاریخ اندیشه در ایران مطرح می‌کند . یکی از آن مسائل که من نیز توضیح درباره آن آورده‌ام به دوره‌بندی تاریخ ایران مربوط می‌شود .

می‌دانید که تاریخ را با توجه به گسست‌هایی که در آن صورت می‌گیرد دوره‌بندی می‌کنند . به عنوان مثال تاریخ اروپا را به دو سه دوره باستان ، سده‌های میانه و دوران جدید تقسیم کرده‌اند . در ایران اگرچه نزدیک به یک سده از آغاز تاریخ‌نویسی جدید گذشته است اما هنوز نمی‌دانیم که این سه هزار سال تاریخ مدون ما را به چه صورتی می‌توان دوره‌بندی کرد . البته گاهی گفته‌اند که با آقامحمدخان یا با پیروزی مشروطیت تاریخ جدید ایران آغاز می‌شود اما هیچ‌یک از توضیحات فارق‌حده‌ها به نظر نمی‌رسد . علت این امر آن است که مبنای تاریخ دوره‌بندی به معلوم نیست و توضیحی درباره سازگاری مفاهیمی که از تاریخ غربی می‌گیریم داده نشده است . این وضع پیامدهای مهمی دارد که من تنها به یکی از آنها که از دیدگاه تاریخ اندیشه اهمیت دارد اشاره می‌کنم . این که گسست از سنت در بی‌اعتنایی به آن انجام شد و نه در جدالی با قدما . این نکته پیامد مهمی داشت که دو نظام تولید علم– یا دست کم دو شیوه اندیشیدن– در کنار ، اما تا دهه‌هایی در بی‌اعتنایی به هم ، باقی ماندند و زمانی که در سال‌های سی‌وی خورشیدی به دنبال ورود و هجوم نظرات چپ و مارکسیستی نوعی جدال درگرفت که در نتیجه روشنفکری نظام‌های التقاطی ختم نشد . تفسیر ایدئولوژیک از نظام سنت قدمایی یکی از مهم‌ترین وجوه این وضع است . معنای این التقاط این است که در واقع نه نظام سنت قدمایی تحول پیدا کرد و نه اهل ایدئولوژی حاملان اندیشه جدید بودند بلکه اصحاب ایدئولوژی برخی از مباحث روشنفکری‌های این کشورها سیاسی را در قالب مباحثی دینی عرضه می‌کردند . به ویژه از دو دهه پیش کسانی که تاریخ روشنفکری ایران را نوشته‌اند به این مباحث توجهی نشان نداده‌اند و در ارزیابی‌های خود راه خطا رفته‌اند . مثالی می‌زنم . اخیراً در یکی از همین تاریخ‌ها نظر من به عبارتی از رضا پوراهی جلب شد که گویا گفته است غریبزدگی ای احمد نخستین کتاب جدید ایرانی در سطح جهانی است و با مانیفست مارکس قابل مقایسه است . آدم باید هیچ اطلاعی از آن چه در سطح جهانی در حوزه اندیشه انجام می‌شود نداشته باشد تا بتواند چنین سخن بی‌ربطی را بگوید . وانگهی چه شباهتی میان مانیفست و غریبزدگی وجود دارد که بتوان چنین حکمی را صادر کرد؟ البته این تنها یک مثال بود و کسی نیز تاکنون آن را جدی نگرفته است ، اما منظور این است که چنین ارزیابی‌ها و توضیح‌هایی برخاسته از این است که به نظر من تصور درستی از خنثی‌که روشنفکری ایران در آن به وجود نماند ندارد . تدوین تاریخ تکوین روشنفکری در عصر ناصری می‌تواند توضیحی از این خلأ عرضه‌کند و پرتوی بر برخی از زوایای پدیدار شدن روشنفکری بیفتد.

نکته دوم است سوال شما به اهمیت اصلاحات مربوط می‌شود . اگر از اصلاحاتی که به همت عباس میرزا و قائم مقام در دارالسلطنه تبریز انجام شد صرف‌نظر کنیم ، می‌توان گفت که عصر ناصری دهه‌های نخستین تجربه اصلاحات در کشور بود . اگرچه بسیاری از آن اصلاحات شکست خورد ، اما به هر حال ایران از قرون وسطای خود بیرون آمد . این اصلاحات با دگرگونی‌هایی در همه شئون کشور زمینه نوعی گسست از مبنای قدما را فراهم آورد ، اما در عین حال فاقد چنان ژرفایی بود که بتواند نظاره جدیدی را استوار کند . ■ بحث دوره‌بندی تاریخ ایران را شما در مقدمه کتاب «مکتب تبریز و مبانی تجدیدخواهی» هم مفصلاً مورد توجه قرار داده‌اید . بعضی شارحان شما بر این نظرند که اساساً کلیت کار شما در مجموع «تاملی درباره ایران» را می‌توان تلاشی برای فراهم آوردن مقدمات لازم برای دوره‌بندی تاریخ ایران دانست . نظر خود شما چیست؟ به علاوه مایل بودم در این مصاحبه اگر مقدور است مختصراً برای خوانندگان توضیح دهید که دوره‌بندی خود شما از تاریخ ایران چگونه است؟ اجمالاً تاریخ ایران را به چه دوره‌هایی تقسیم می‌کنید و مبنای شما برای این کار چیست؟

یکی از موضوعات مورد بحث من دوره‌بندی تاریخ ایران است . هر علمی به نوعی طبقه‌بندی موضوع – یا object و نه subject – آن علم است . موضوع تاریخ نیز زمان است و بنابراین اگر نتوان ماهیت زمان تاریخی را توضیح داد ، علم تاریخ وجود نخواهد داشت . وانگهی تاریخ (در معنای تحول یک قوم در زمان) مکان تکوین آگاهی قومی است و علم تاریخ نیز تبیینی یا اسلوب علمی از سوانح آگاهی ملی عرضه می‌کند . اگر توجهی به این مباحث نداشته باشیم نخواهیم توانست ، در بهترین حالت ، از شرح واقعه‌های تاریخی فراتر رویم . چنانکه تاریخ‌نویسی ما نیز تاکنون جز به شرح وقایع نپرداخته است . البته عرضه کردن دوره‌بندی از تاریخ طولانی‌شنوری مانند ایران نیازمند تحقیقات مقدماتی بسیاری است . نکته دیگر این که چنین کاری در شرایطی ممکن است که تاریخ‌نویس با مباحث نظری جدید آشنایی کافی داشته باشد . به نظر من ما هنوز فاقد این شرایط مقدماتی هستیم اما نمی‌توانیم به کوششی کامیاب اساسی در این مورد دست بزنیم . ضرورت دست زدن به چنین کوششی ناشی از این است که از دهه‌های پیش بحران فرهنگ تمدن ایران ژرفای بیشتری پیدا کرده و همین امر تاریخ‌نویس را به اقب‌هایی هدایت می‌کند که تاکنون مورد توجه نبوده است . یکی از پرشش‌های آغازین ایرانی به کجای این شب‌تیره می‌تواند قیای ژنده‌خود را بیابوزند؟ یعنی کجا ایستاده است و امروز می‌تواند بایستد . در ادامه این پرشش بود که نظم به مشکل دوره‌بندی تاریخ ایران جلب شد زیرا تا زمانی که دوره‌های آگاهی‌یابی که نسبتی با نظور زمان تاریخی دارد ، معلوم نباشد ، نمی‌توان در جایی از تاریخ قومی ایستاد . به عبارت دیگر آگاهی‌های ملی ایرانیان به نوعی پس‌وندی با رویکرد آنان به دوره‌هایی از تاریخ ایران دارد و این نسبت با دوره‌ای از تاریخ است که جایگاه امروز را متعین می‌کند .

در توضیحی که من درباره دو مبنای بوعلی و ابوذر داده‌ام و نیز در بحث از تعارض جنبش و نهاد این نکته را در نظر داشته‌ام که اگر مبنای خردگرایی بوعلی را نفی کنیم باید به همه نالی‌های فاسد این خردستیزی نزدیک‌تر در دهیم که سده بیستم میلادی به نمایش گذاشت و البته ادامه دارد .

برخی از صورت‌های تورریسم اسلامی ناظر بر برخی رویکردهای نادرستی است که نخست به ویژه روشنفکری جهان عرب مطرح کرد .

من بر دوره‌هایی مانند عصر زرین فرهنگ ایران در آغاز دوره اسلامی و آن چه من «مکتب تبریز» خوانده‌ام از این حیث اهمیت دارد که تکیه‌گاه‌های ما را در گذشته تاریخی معلوم می‌کند . این سینهاها ، مسکوبیه‌ها ، فردوسی‌ها و . . . در گذشته و قائم مقام‌ها و . . . در همین سده‌های اخیر به گونه‌ای که من می‌فهمم به هر حال تکیه‌گاه‌های نظری ما در گذشته هستند . چون من مقلد نیستم نمی‌گویم که ما مقلدان آنها باید باشیم . اما می‌گویم که تاریخ‌نویسی ما باید بتواند اصول بنیادین عمل و نظر آنها را توضیح دهد و ما آن اصول را بسط دهیم . در حوزه کار خود ، این اصول بنیادین را من باصالت خود در نظر و توجه به مصالح علمی در عمل می‌دانم . از این رو عرفان‌بافی را مضر می‌دانم ، نهادسوزی را

فاجعه‌ای می‌دانم و بنابراین اعتقاد دارم که به نقادی اساسی دوره‌هایی بپردازیم که چنین رویکردهایی در آنها مطرح شده است .

با توجه به این توضیح مقدماتی درباره اهمیت دوره‌بندی تاریخ می‌توانم بگویم که من کوشش می‌کنم حدود و ثغور دوره نوزایش سده چهارم تا ششم را روشن کنم . تصور می‌کنم که بتوان سده‌های بین آغاز یورش مغولان تا دوره صفوی را از برخی جهات به مسامحه قرون وسطای ایران خواند . با آغاز سده دوم فرمانروایی صفویان ، دوره گذاری آغاز شد که به تشکیل دارالسلطنه تبریز رسید که بر اثر انقلاب‌هایی در ساختار اندیشیدن ایرانی که به برخی از آنها در «مکتب تبریز» اشاره کرده‌ام ، دوران جدید تاریخ ایران آغاز می‌شود . این نکته با باید به صراحت هرچه تمام‌تر بگویم و بر آن تأکید کنم که چنین بحثی بیش از آن مقدماتی و حتی ابتدایی است که بتوان انتظارات زیادی از آن داشت . من این کار را با امکانات اندک – البته منظوم صرف امکانات مادی نیست– و در شرایطی انجام داده‌ام که تنها به برخی نتایج موقتی می‌انجامد .

– البته مادی– و شرایط و مقدماتی نیاز دارد که فعلاً متفقودند . نتایجی که من می‌گیرم بیش از حد موقتی است اما راه را برای ادامه کار باز می‌کند . ادامه این کار به طرحی ملی نیاز دارد و گروهی از اهل نظر که بتوانند هر یک بخشی از کار را بر عهده بگیرند.

■ به هر حال تاریخ‌نویسی با هر هدفی که باشد ، یکی از نتایجی که از آن انتظار می‌رود این است که راهی برای آینده از آن استخراج شود . مخاطبان ایرانی به کتاب‌های شما نیز بیشتر از این منظر می‌نگرند که با توضیح‌هایی برای خروجی از وضعیت کنونی ایران بایند– وضعیتیی که از نگاه بسیاری از افراد چندان مطلوب نیست و باید بلاخره به آن پایان داد . از نظر خود شما آیا چنین انتظاری از تاریخ‌نگاری درست است یا نه؟ خود شما آیا در فریاند پژوهش‌تان به چنین مسئله‌ای

شده‌ام . طرح آغازین من از بیش از یک دهه پیش که از خدمت دانشگاهی مرخص‌شدم و فراغتی حاصل شد که بتوانم آن را پیش برم تغییرات عمده‌ای پیدا کرده است که مهمترین آنها افزوده شدن ساحت تاریخی و بحث در مراتب آگاهی است . در شرایط کنونی طرح «تاملی درباره ایران» در حد فاصل میان تاریخ‌نویسی جدید ، تحول مفاهیم و تاریخ اندیشه سیاسی ادامه می‌یابد و هدفی جز این ندارد که پرتوی بر برخی از زوایای تاریخ آگاهی ملی ما به ویژه بر دوره‌های اقول آن بیفتد .

این که ستوال می‌کنید آیا من در جریان کار پژوهشی خود به مسائل امروز نیز توجه دارم یا نه ، باید بگویم که نه! این طرح در آغاز چنین هدفی را دنبال نمی‌کرد ، یعنی آگاهانه دنبال نمی‌کرد ، زیرا در این صورت به کار سیاسی تبدیل می‌شد که من از آن دوری می‌کنم ، اما در واقع– اگرچه تعبیر خیلی دقیق نیست – باید بگویم وقتی پژوهشگری توانست موضوع بحث خود را در معنای دقیق آن متعین کند ، حرکت جوهری و ذاتی آن موضوع خود را به او تحمیل خواهد کرد . خود راه بگویدت که چون باید رفت! از زمانی که من به اهمیت بحث دوره‌های آگاهی ملی پی بردم می‌توانم بگویم که کار تدوین به نوعی با توجه به منظر درونی آن پیش رفته است . من با خواندن برخی از فصل‌های کتابی که در اختیار شماست ، پس از تدوین نهایی به نوعی شگفت‌زده شده‌ام زیرا با طرحی که پیش از من تدوین در ذهن من بود تفاوت آشکاری داشت . منظوم این است که هر تاریخی با توجه به سرشت موضوع آن به هر حال نسبتی با مسائل زمان نویسنده آن دارد حتی اگر تاریخ‌نویس به آن آگاه نباشد یا بهتر بگویم به ویژه اگر آگاه نباشد . من در نخستین صفحات «مکتب تبریز» توضیح داده‌ام که هر تاریخی تاریخ معاصر است . هر علم تاریخ ، هر گذشته‌ای در زمان حال بازسازی می‌شود . تاریخ در معنای تاریخ نوشته شده‌ای است که خود را در تاریخ‌نویس و تاریخ او باز می‌سازد و تبیین می‌کند . بنابراین اصلاً تاریخ‌نویس ، البته اگر تاریخ‌نویس باشد ، بی‌اعتنا به مراتب آگاهی وجود ندارد .

تاریخ عین آگاهی است و بنابراین تاریخ اگرچه بازسازی گذشته است اما در عین حال کانون تراکم آگاهی زمان نیز هست . گفتیم که موضوع تاریخ زمان است و باید بیفزاییم که این زمان حامل حال و مقتضیات آن است .

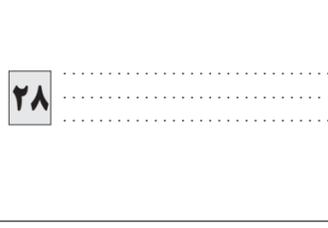
این تاریخ با تبیین دوره‌های آگاهی ملی و ظهور و افول آن باید تکیه‌گاه‌های ما را در مقابله با مشکلات معلوم کند . این بحث در حوزه علم تاریخ بحثی نظری است اما در عمل اثرات بسیاری بر آن مترتب است . فرق تاریخ بیداری یا آگاهی با ایدئولوژی در این است که ایدئولوژی آگاهی کاذبی ایجاد می‌کند و این امر به وجود می‌آورد که گویا آگاهی تغییر شرایط است . اما تاریخ با تکیه آگاهی ، آگاهی کاذب را از میان برمی‌دارد . آن برای فرار از آگاهی راستین است این برای آگاهی‌یابی! این نکته را در دنباله آنچه پیشتر درباره تمایز ایدئولوژی و تاریخ گفتیم اضافه می‌کنم که اگر طرح‌هایی از نوع «بازگشت به پیشین» و «آنچه خود داشت» مبتنی بر توضیح تاریخی خویشتن و خود نباشد ، همچنان که در ایدئولوژی‌های دهه‌های چهل و پنجاه نبود ، این بازگشت‌ها جز تخریب به دنبال نخواهد داشت و جز به ایجاد آگاهی کاذب هدایت نخواهد کرد . ■ می‌دانم موفقیت‌یابی نه ، اما به ظاهر شمار قابل توجهی از ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه خود را بر تاریخ استوار می‌دیدند و تاریخ را مستمسک ارتجاع می‌ساختند . به نظر خود شما آیا هر راهی به آینده لزوماً باید با توجه به سابقه گذشته و مطالعه تاریخ گذشته انتخاب شود؟ آیا ممکن نیست که دستی از طریق نوعی انتطاع مطلق تاریخی به آزادی و مطولیت مطلق



شده‌ام . طرح آغازین من از بیش از یک دهه پیش که از خدمت دانشگاهی مرخص‌شدم و فراغتی حاصل شد که بتوانم آن را پیش برم تغییرات عمده‌ای پیدا کرده است که مهمترین آنها افزوده شدن ساحت تاریخی و بحث در مراتب آگاهی است .

در شرایط کنونی طرح «تاملی درباره ایران» در حد فاصل میان تاریخ‌نویسی جدید ، تحول مفاهیم و تاریخ اندیشه سیاسی ادامه می‌یابد و هدفی جز این ندارد که پرتوی بر برخی از زوایای تاریخ آگاهی ملی ما به ویژه بر دوره‌های اقول آن بیفتد . این که ستوال می‌کنید آیا من در جریان کار پژوهشی خود به مسائل امروز نیز توجه دارم یا نه ، باید بگویم که نه! این طرح در آغاز چنین هدفی را دنبال نمی‌کرد ، یعنی آگاهانه دنبال نمی‌کرد ، زیرا در این صورت به کار سیاسی تبدیل می‌شد که من از آن دوری می‌کنم ، اما در واقع– اگرچه تعبیر خیلی دقیق نیست – باید بگویم وقتی پژوهشگری توانست موضوع بحث خود را در معنای دقیق آن متعین کند ، حرکت جوهری و ذاتی آن موضوع خود را به او تحمیل خواهد کرد . خود راه بگویدت که چون باید رفت! از زمانی که من به اهمیت بحث دوره‌های آگاهی ملی پی بردم می‌توانم بگویم که کار تدوین به نوعی با توجه به منظر درونی آن پیش رفته است . من با خواندن برخی از فصل‌های کتابی که در اختیار شماست ، پس از تدوین نهایی به نوعی شگفت‌زده شده‌ام زیرا با طرحی که پیش از من تدوین در ذهن من بود تفاوت آشکاری داشت . منظوم این است که هر تاریخی با توجه به سرشت موضوع آن به هر حال نسبتی با مسائل زمان نویسنده آن دارد حتی اگر تاریخ‌نویس به آن آگاه نباشد یا بهتر بگویم به ویژه اگر آگاه نباشد . من در نخستین صفحات «مکتب تبریز» توضیح داده‌ام که هر تاریخی تاریخ معاصر است . هر علم تاریخ ، هر گذشته‌ای در زمان حال بازسازی می‌شود . تاریخ در معنای تاریخ نوشته شده‌ای است که خود را در تاریخ‌نویس و تاریخ او باز می‌سازد و تبیین می‌کند . بنابراین اصلاً تاریخ‌نویس ، البته اگر تاریخ‌نویس باشد ، بی‌اعتنا به مراتب آگاهی وجود ندارد .

تاریخ عین آگاهی است و بنابراین تاریخ اگرچه بازسازی گذشته است اما در عین حال کانون تراکم آگاهی زمان نیز هست . گفتیم که موضوع تاریخ زمان است و باید بیفزاییم که این زمان حامل حال و مقتضیات آن است . این تاریخ با تبیین دوره‌های آگاهی ملی و ظهور و افول آن باید تکیه‌گاه‌های ما را در مقابله با مشکلات معلوم کند . این بحث در حوزه علم تاریخ بحثی نظری است اما در عمل اثرات بسیاری بر آن مترتب است . فرق تاریخ بیداری یا آگاهی با ایدئولوژی در این است که ایدئولوژی آگاهی کاذبی ایجاد می‌کند و این امر به وجود می‌آورد که گویا آگاهی تغییر شرایط است . اما تاریخ با تکیه آگاهی ، آگاهی کاذب را از میان برمی‌دارد . آن برای فرار از آگاهی راستین است این برای آگاهی‌یابی! این نکته را در دنباله آنچه پیشتر درباره تمایز ایدئولوژی و تاریخ گفتیم اضافه می‌کنم که اگر طرح‌هایی از نوع «بازگشت به پیشین» و «آنچه خود داشت» مبتنی بر توضیح تاریخی خویشتن و خود نباشد ، همچنان که در ایدئولوژی‌های دهه‌های چهل و پنجاه نبود ، این بازگشت‌ها جز تخریب به دنبال نخواهد داشت و جز به ایجاد آگاهی کاذب هدایت نخواهد کرد . ■ می‌دانم موفقیت‌یابی نه ، اما به ظاهر شمار قابل توجهی از ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه خود را بر تاریخ استوار می‌دیدند و تاریخ را مستمسک ارتجاع می‌ساختند . به نظر خود شما آیا هر راهی به آینده لزوماً باید با توجه به سابقه گذشته و مطالعه تاریخ گذشته انتخاب شود؟ آیا ممکن نیست که دستی از طریق نوعی انتطاع مطلق تاریخی به آزادی و مطولیت مطلق



■ یادداشت روز ■

کتابخوانی معاصر ایرانی راهی برای فرار از واقعیت پیرامونی تقی آزادارمکی



بیش از چندین سال است که در شهر و روستا شایع شده کتاب‌سازی ، کتاب‌فروشی ، کتابداری و کتابخوانی میان مردم علم و فرهنگ دوست و کاسب پیشه ایرانی رو به کاستی گذاشته است . همه (مدبران ، رهبران دینی ، سیاستمداران و مسردم) در این مسخسن متفق‌القولند و بدون کمتر تاملی به واگویی این معنی و عبارت می‌پردازند . اما تکرار آن وقتی بیشتر ضروری و شایع می‌شود که صفحه‌ای از روزنامه‌ای بدون مطلب می‌ماند یا زمان برگزاری نمایشگاه کتاب فرا می‌رسد . آسوقت برای حرمت گذاری به کتاب‌نویسان و کتاب‌سازان تکرار این داعیه ضرورت پیدا می‌کند . این تکرار به خودی خود هم کفایت می‌کند . زیرا نمایشگاه فقط یک روز و دو روز نیست و هفته‌ها به درازا می‌کشد . بدین لحاظ است که فلسفه‌بافی در مورد کتابخوانی و کتاب‌نخوانی لازم می‌شود . آنگذر این بحث عمق می‌یابد(1) که حتی جریان توسعه‌نیافتگی ایرانی ، افت اخلاق و دین‌پرزی ، بی‌توجهی به ارزش‌ها و میراث گذشته هم به کتاب‌نخوانی و کم کتابخوانی نسبت داده می‌شود . من خود یکی از کسانی هستم که زمانی به اهمیت کتابخوانی پی برده‌ام که فردی آشنا یا غریبه ، که در یکی از رسانه‌ها کار می‌کرده ، در ایام نمایشگاه کتاب نیاز داشته که بخشی از روزنامه را به این موضوع اختصاص دهد و آن وقت من دعوت شده‌ام به نگارش مطلبی در دفاع از کتابخوانی و بیان نقش انسان‌های اهل فضل و دانش در تاریخ ، و نقد مردم بی‌دانش و کتاب‌نخوان معاصر . به لحاظ ساختگی بودن زمان بحث و احتمالاً نحوه ورود به آن ، بهتر است کمی به اصل قضیه توجه داشته باشیم . به این منظور بد نیست کمی از کتابخوانی و دفاع قهرمانانه از آن فاصله بگیریم تا در بازگشت به متن امکان داوری بهتری داشته باشیم . در این رفت و برگشت از متن به حاشیه و از حاشیه به متن سئوالات چندی قابل طرح هستند که بحث و بررسی در مورد آنها آگاهی‌دهنده است :

آیا ما در شرایط فعلی نیاز به کتابخوانی داریم؟ اگر نیاز به کتابخوانی داریم ، آن وقت با نگاه مقایسه‌ای و توجه به تاریخ می‌توانیم بررسی‌کم که آیا ما مردم کتابخوانی هستیم؟ آیا ایرانیان فرهنگ دوست بوده‌اند؟ چه کسانی بر فرهنگ معاصر ، علم‌دوستی و ابد‌دوستی ما شهادت می‌دهند؟ موسی‌فرهنگ‌دوستی چیست؟ آیا کتابخوانی معیار مناسبی در تعین فرهنگ‌دوستی ماست؟ ما از چه زمانی به خواندن کتاب اهمیت دادیم؟ آیا کتابخوانی صفت فرهنگ و تاریخی ما ایرانیان است؟ کتابداری چطور؟ آیا فکر نمی‌کنیم که ما بیشتر دوست داریم کتابداری باشیم تا کتابخوان و کتاب‌فهم؟ چه فاصله‌ای بین مردم کتاب‌خوان یا کتاب‌دوست با مردم کتابخوان وجود دارد؟ ما به کدام دسته تعلق داریم؟ فنیای معاصر نیازمند کتابخوان است یا کتاب‌دار یا هر دو؟ اگر اینگونه است ، پس نقش دیگر رسانه‌ها چه می‌شود؟ چه رابطه‌ای بین کتابخوانی و فرهنگ عامه است؟ در کدام جامعه کتاب و کتاب‌فروشی ، کتابداری و کتاب‌فروشی هست؟ به نظر می‌آید جامعه‌ای که جریان نقد خود را سپری می‌کند ، جامعه‌ای است که می‌خواهد هر آن از نوع نفس کشیدن و راه رفتن خود نیز فهم داشته باشد و با استفاده از این فهم در مورد آینده‌اش تصمیم بگیرد . حال آیا جامعه ایران که سطح مدیریتی و سیاسی و اداری اینگونه است؟ به نظر می‌رسد که جامعه ایرانی کمی از این وضعیت فاصله دارد . بعضی‌ها فاصله ایران امروز را از جامعه‌ای فعال و باتلاش بسیار می‌دانند . من خیلی با این سلیقه امیتم . اما با این حال می‌گویم که فاصله‌ای وجود دارد و فاصله آنگذر هست که امکان حضور کسانی را که بدون تامل و تفکر دست به مدیریت می‌زنند ، فراهم می‌کند . حضور مدیران بی‌تجربه ، اقدامات بدون تامل و طرح مفاهیم مباحثی که به جای حرکت به ایجاد نشی می‌انجامد و . . . حکایت از حضور قدرتمند کسانی دارد که نیازی به کتابخوانی نمی‌بینند . برای توسعه کشور اگر برنامه‌های وجود داشته باشد ، وارد کردن و خارج کردن افراد و گروه‌ها از جریان توسعه نیز نیاز به برنامه و اندیشه خواهد داشت . فضاسازی و شکل‌گیری افکار عمومی در کشور بدون برنامه که ممکن نیست . درست است که رسانه‌های دولتی و رسمی می‌توانند این کار را در خصوص کسانی که مخاطب آنها هستند ، انجام دهند ، اما کسانی که علاقه‌ای بلاغلافه‌ای ندارند که مخاطب این رسانه‌ها باشند ، از نظر سرنوشتی خواهند داشت؟ به همین خاطر است که بخش اعظم جامعه در جریان برنامه توسعه خارج از دد و گود قرار داشته‌اند . در این پیوستگی یک نیاز ضروری خواهد بود . روزنامه‌خوانی ، کتابخوانی و . . . روش‌های جدید وارد کردن بیرون‌رفته‌ها به حلقهٔ اندیشه ، عمل و داوری است . عده‌ای با خواندن یک رمان و قصه و داستان از جریان اندیشه حاکم یا معارض و منتقد آن بهره‌مند می‌شوند و از آن تبعیت می‌کنند . رمان‌نویس بدون اینکه خودش کسی باشد ، مبلغ یک اندیشه می‌شود . داستان‌نویس کودکان بدون اینکه از کسی چیزی بیاموزد ، در کشورمان کتابی برای فهم مخاطبان عام و خاص تهیه کنیم؟ اینکه در مورد حوادثی چون زلزله ، سیل ، جنگ ، انقلاب ، بحران ، کودتا ، آشوب ، برگ و اتفاقات فرهنگی بلافاصله از طرف محققان و مولفان به طور مکتوب و جدان ناآگاه ما است . چنان‌که روانکاوان می‌گویند نمی‌توان یکسره به آن پشت کرد . باید آن را از ناآگاهی‌به آگاهی آورد تا بتوان از طریق روان‌پلایی بر آن فائق آمد . تاریخ بیداری نیز چنین وظیفه‌ای دارد و نقش روان‌پلایی تاریخی را ایفا می‌کند .

ادامه در صفحه ۲۶

کتاب